



چرا امام باید معصوم باشد؟/ فضیلت سازی کاذب برای دیگران

اول در نفوذ ستون خیمه یعنی امام و هادی الهی را هدف قرار می‌دهند. راهش هم این‌گونه است که فضایی را برای کس دیگری می‌تراشند که آن فضایل در کنار فضایل امام باشد.

آیت الله قرهی گفت: اول در نفوذ ستون خیمه یعنی امام و هادی الهی را هدف قرار می‌دهند. راهش هم این‌گونه است که فضایی را برای کس دیگری می‌تراشند که آن فضایل در کنار فضایل امام باشد.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن سخنان شب چهارم محرم آیت الله قرهی با موضوع یهودشناسی (نفوذ در اسلام) در پی می‌آید.

فریب شیطان از طریق اعتقادات!

پروردگار عالم، همه‌ی ما را بنده‌ی خودش خواست و فجور و تقوا را هم به عنوان این جمع ضدین در انسان، قرار داد. شیطان ملعون و رجیم هم وسوسش را برای دور شدن از بندگی خدا شروع کرد، از طرفی برای نابودی انسان تلاش می‌کند و از طرفی هم از طرق دیگر سعی می‌کند که انسان‌ها را از بندگی خدا دور کند.

پروردگار عالم، راه بندگی را در هدایت قرار داد، به طرق کتب الهی‌اش که بارها بیان کردیم: تمام آن‌ها یکی است، فرمودند: «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» [۱]، حضرت احد، احد است، آنچه مِنْ ناحیه احد است، همه، یکی است. انبیاء هم برای یک هدف آمدند و دو هدف نداریم. هدف هم این است که همه، الهی و بنده‌ی خدا شویم.

شیطان ملعون هم وقتی ببیند نمی‌شود دین را که عامل هدایت است، از بین ببرد، بهترین راهش نفوذ است. به نفوذ می‌شود این دین را بی‌محتوا کرد و از بین برد.

این که گاهی اولیاء خدا و عرفای عظیم‌الشان بیان می‌کنند: انسان باید این‌قدر مراقب و مواظب باشد که حتی این نفوذ شیطان تا جایی است که گاهی انسان فکر می‌کند بنده‌ی خداست، اما یک موقعی چشم باز می‌کند و می‌بیند که به بیراهه رفته است.

لذا شاید برای همین است که پروردگار عالم تبیین فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» [۲] و انسان را به تفکر و تعقل دعوت کرد و فرمود: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ» و ... لذا خداوند در آیات الهی، ما را به علم و معرفت و تعقل دعوت کرده است و باید این را مواظبت کرد. برای این که گاهی مع‌الأسف انسان فکر می‌کند در راه بندگی است، اما شیطان ملعون هم از آن طرف مصمم شده و فهمیده که به طرق دیگر نمی‌شود او را فریب داد، لذا از طریق خود همان اعتقاداتش، او را فریب می‌دهد. چنین شخصی یا از غالین می‌شود و یا ضعیف می‌شود.

هدف قرار دادن ستون خیمه (امام) در بحث نفوذ

بیان کردیم: یکی از راه‌ها همین نفوذ است. یعنی در دین ورود پیدا می‌کنند و آن را به سمت و سوی دیگر می‌برند. هدف، آن اصل است، یعنی آن کسی که عامل هدایت می‌شود. به تعبیر امروزی‌ها آن ستون خیمه را پایین بیاورند. ستون خیمه کیست؟ هادی الهی، امام. چگونه پایین آوردند؟ در مرحله اولی، اجازه ندهند که امور انسان‌ها را در دست بگیرد.

چون بارها بیان کردیم: وقتی پروردگار عالم می‌خواهد افرادی را به عنوان هادیان الهی خود قرار دهد، طبعاً باید این‌ها بری از همه چیز باشند که بتوانند تجلی‌گاه اسماء و صفات خدا باشند (دلیل عصمت هم از این‌جا معلوم می‌شود). اگر انسان‌ها هم امورشان را با تعقل و معرفت به دست این هادیان الهی سپردند، دیگر خیالشان راحت است که تا آخر قضیه را به خوبی جلو می‌روند، «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [۳].

برای همین شیاطین، اولین کاری که انجام می‌دهند، این است که اجازه ندهند امور به دست هادیان الهی بیفتد. اگر امور در دست شیاطین باشد، معلوم است برای هادیان الهی، گرفتاری‌های دیگری به وجود می‌آورند، آن‌ها را از بین می‌برند و مردم هم به ظاهر هادی دارند، در حالی که این‌ها خودشان ضال و گمراه هستند. این یک نکته‌ی بسیار مهم است.

در مثال مناقشه نیست، می‌گویند: فردی در روستایی آمد، دید مردم آن‌جا جاهل هستند و سواد ندارند، گفت: من به شما درس

می‌دهم. یک انسان پلیدی آن‌جا بود، دید اگر آن فرد باسواد به آن‌جا بیاید، کار و کاسبی او کساد می‌شود و نمی‌تواند حاکمیت داشته باشد. آن فرد هم می‌خواست حروف الفبا را به مردم یاد بدهد و ... وقتی مردم باسواد شوند، خیلی از حقایق را می‌فهمند. یک روز همه‌ی مردم را دعوت کرد و گفت: این فرد ادعا می‌کند که می‌خواهد شما را باسواد کند، حالا من به او می‌گویم که برای شما روی این تخته کلمه‌ی مار را بنویسد. او هم نوشت: مار. خودش هم یک مار کشید. بعد به مردم گفت: خداوکیلی این مار است یا این؟ مردم هم هنوز حروف الفبا را بلد نبودند، گفتند: آن چیزی که تو کشیدی، مار هست. گفت: پس بنزید این پدر سوخته را از روستا بیرون کنید که آمده شما را گمراه کند.

لذا وقتی باب هدایت به دست ضال افتاد، معلوم است که مردم هم گمراه خواهند شد.

برای چه معصوم، باید معصوم باشد؟

پس در نفوذ، اول ستون خیمه یعنی امام و هادی الهی را هدف قرار می‌دهند. راهش هم این‌گونه است: فضایی را برای کس دیگری می‌تراشند که آن فضایل در کنار فضایل امام باشد.

یعنی در مرحله‌ی اولی، نمی‌آیند فضایل آن حجت خدا، امام را منکر شوند، ولی می‌آیند برای افراد دیگری فضایل تراشی می‌کنند. در این‌جا نکته‌ی دیگری معلوم می‌شود و آن، این که برای چه معصوم، باید معصوم باشد؟ برای این که دیگران در مقام عصمت نیستند و اگر بنا بود همه معصوم باشند، اولاً هادی نمی‌خواستیم، ثانیاً اگر بنا بود کس دیگری هم به عصمت برسد، هدف گم می‌شد.

البته برخی با تقوا می‌توانند به مقام تالی تلو عصمت برسند، مانند حضرت سلمان محمدی که حضرت صادق القول و الفعل فرمودند: اگر یک درجه‌ی دیگر به او داده بودند، امام و حجت حق بود. منتها خصوصیت سلمان که دیگران هم دیدند، البته این در مقابل علم و اتصال سلمان هیچ است، این بود که دیدند دیگ آب بدون آتش می‌جوشد و ... البته این‌ها چیزهای بسیار کوچکی است و از فضایل سلمان محسوب نمی‌شود. فضایل او، همان علم و تقوا و رسیدن به تالی تلو عصمت است. از فضایل سلمان همین است که شد: متا اهل البیت. حتی فردای قیامت، افسار ناقه‌ی بی‌بی‌دوعالم در دست سلمان است. لذا معلوم می‌شود او به جایی رسیده که هیچ احدی نرسیده است.

کما این که در سطح پایین‌ترش از یک جهت و از جهت دیگر، خیر؛ چون ما نمی‌توانیم قیاس کنیم، خود حضرت حجت اگر بیان بفرمایند، ما می‌دانیم و الا نمی‌دانیم. الان هم نمی‌دانیم و ان شاء الله ظهور کنند بعداً می‌فهمیم و آن این که: شیخنا الاعظم، حضرت مفید هم همین حال را داشتند و در تالی تل عصمت به آن‌جا رسید که أخ السّید امام همامان شد.

لذا این‌ها در باب تقواست و طبیعی است که این افراد هیچ موقع مدعی هم نمی‌شوند. کسانی که پله‌های تقوا را بالا می‌روند، نه تنها هیچ موقع ادعا ندارند، بلکه همیشه خودشان را غلام و سرباز کوچک اهل بیت و ائمه می‌دانند. خودشان در درون خودشان مثلاً نمی‌گویند: من وزیر اعظم هستم، بلکه می‌گویند: من سرباز کوچک هستم.

این‌ها خیلی مهم است که اصلاً ادعا نمی‌کنند. این یک نکته‌ی اخلاقی است. اگر کسی بخواهد به آن‌جا برسد، باید از ادعا به دور باشد و الا همان می‌شود که بارها بیان کردم: هر کس ولو به لحظه‌ای تصوّر کند کسی شده است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست. این‌ها اصلاً تصوّری ندارند که مثلاً من به یک مقام تالی تلو عصمت رسیدم. اصلاً سلمان و شیخنا الاعظم و ... برای خودشان چنین فضیلتی را قائل نیستند. این‌ها خصوصیت متقین عالم است.

آن کسی که برای خودش فضیلتی قائل شود، معلوم است که اصلاً فضیلت هم ندارد. چون مدعی شده است. بزرگان و اعظم ما مدعی نیستند و می‌دانند که همه چیز از ناحیه‌ی خدا و به عنایت حضرت حجت یا پیامبر و ... است. هر کس در زمان هر امامی بوده، می‌داند که اگر به جایی رسیده زیر سایه‌ی آن امام بوده است. از جمله ابی‌بصیر که امام صادق فرمودند: چه کس شناخت ابی‌بصیر را؟ و چه کس می‌شناسد ابی‌بصیر را؟! اما ابی‌بصیر خود را به عنوان شاگرد، خادم و سرباز کوچک امام صادق می‌داند. هر موقع هم می‌خواهد با حضرت صحبت کند (در روایات ما می‌بینیم که دو، سه نفر از صحابه این‌طور هستند)، تبیین می‌کنند: جعلت فداک، فدایت شوم. لذا خود را به عنوان فدایی حضرت می‌دانند و در مقام ادب و اخلاق، بالا هستند و این‌طور رشد کردند. اتفاقاً آن‌هایی که این‌طور رشد می‌کنند، هیچ موقع هم مدعی نیستند. این‌ها جانشینان و خلفای حضرات می‌شوند.

لذا شیطان وقتی می‌خواهد انسان‌ها را دور کند، امام‌سازی می‌کند. لذا امام باید عصمت داشته باشد.

آیا توّابین از کشته شدن امام و حجت خدا گریه کردند؟

یکی از آن مطالبی که خود این‌ها تبیین می‌کنند، منتها به اشتباه خود اعتراف می‌کنند که برخی موارد تضاد دارد و اشتباه است. در جلسه گذشته بیان کردم که فضایی را راجع به امیرالمؤمنین هم در صحیح بخاری و هم صحیح مسلم بیان کردند. این که به کتب خود عنوان صحیح هم می‌دهند، از این جهت است که روایات صحیح‌های در این‌ها هست. اما از آن طرف می‌بینیم کسانی به وجود می‌آیند که حدیث‌سازی می‌کنند. اولاً کسانی که حدیث‌سازی می‌کنند، قبلاً یهودی بودند. این یک نکته است که خود این آقایان هم اعتراف می‌کنند که این‌ها قبلاً یهودی بودند و من این مطالب را از کتب خودشان برای شما بیان خواهم کرد.

البته همان‌طور که در جلسات گذشته بیان کردم، بحث ما در این‌جا نبش قبر نیست که بخواهیم اختلاف بین شیعه و اهل سنت را زیاد کنیم، بلکه ما در این‌جا یک بحث علمی داریم و می‌خواهیم بگوییم: اگر بحث نفوذ را مراقبه نکنیم، کما این که نکردید، انحراف و کج‌روی‌ها به وجود می‌آید و این امر سبب شده که اصل هدایت گم شود و به اشتباه برسیم. لذا ملاک ما از این بحث این است که بدانیم اگر مراقب نباشیم و دقت نکنیم، جریان انحرافی به وجود می‌آید. این در همه‌ی ازمه است.

لذا همان‌طور که بارها بیان کردیم، باز هم می‌گوییم: هدف ما داستان گفتن نیست. یا وقتی روایات را بررسی می‌کنیم، نمی‌خواهیم بگوییم آن‌ها این‌طور و آن‌طور هستند، بلکه ما می‌خواهیم حقانیت تبیین شود که بعداً بگوییم: چه شد امت به اشتباه افتاد؟ اصلاً می‌دانید باعث شهادت ابی‌عبدالله همین مقدمات بوده؟ یعنی اگر مردم می‌دانستند جایگاه ابی‌عبدالله، جایگاه عصمت و امامت به معنی حقیقی است، واقعاً امام را می‌کشتند؟ آن‌ها امام را در نهایت قضیه، فرزند رسول خدا دانستند.

خیلی جالب است، توابین در صحبت‌ها و نامه‌هایشان که تاریخ و حتی اهل جماعت، این‌ها را ثبت و ضبط کردند، اعلان می‌کنند: وای بر ما که پسر رسول خدا را کشتیم. یعنی نهایت قضیه این است که ما به رسول خدا بی‌حرمتی کردیم. به هر حال این پسر رسول خدا بوده، اما باور به این که امام و حجت خدا یعنی چه و ... نداشتند و اصلاً به این مطلب نرسیده بودند. فقط به این رسیده بودند که وجود نازنین ابی‌عبدالله به عنوان فرزند رسول خدا کشته شده، خاک بر سر ما، چرا ما حرمت رسول الله را رعایت نکردیم؟! همین، نهایت قضیه برای توابین همین بوده و به این اعتراف نکردند که ما حجت خدا را کشتیم.

پروردگار عالم فرموده: من هادی می‌فرستم و شما باید تبعیت کنید، «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» [۴]. نفهمیدند که اولی‌الامر این‌ها هستند، این، هادی الهی هستند. بعد اولی‌الامر را به جایی بردند که گفتند: هر کس حاکمیت پیدا کرد، اولی‌الامر می‌شد، ولو به زور. با هر کس ده نفر هم بیعت کردند، اولی‌الامر می‌شود، ولو فاسق!

لذا توابین هم که گریه کردند، نگفتند: ما امام و حجت خدا را کشتیم و از بین بردیم. گفتند: ما فرزند رسول خدا را کشتیم و از این ناراحت بودند. چرا؟

وقتی برای صحابه‌ی دیگر فضایل سازی شود، نهایت قضیه این است که هدف گم می‌شود که این‌ها هادی الهی هستند. این‌ها فقط به عنوان فرزند رسول خدا نیستند.

کما این که اصلاً خودشان اقرار می‌کنند که در ازدواج بی‌دعای با مولی‌الموالی - که یادم هست در ولادت بی‌دعای با این مطلب اشاره کردیم و روایتی از اهل جماعت در این باره را بیان کردیم - پیامبر فرمودند: این امر دست من نبود، خدای متعال بیان فرمود. دست من نبود که بگویم فاطمه زهرا (علیها الصلوٰة و السلام) با چه کسی ازدواج کند و با چه کسی ازدواج نکند.

فضایل سازی برای صحابه به جهت گم شدن راه هدایت

لذا اگر ما داریم روایاتی را که خود اهل جماعت در کتبشان مطرح کردند، بیان می‌کنیم و بعد می‌گوییم: خودشان هم اعتراف کردند که یک سری از این مطالب را یهود به آن‌ها نسبت داده و این نفوذ یهود در دین را آشکار می‌کند. این‌ها به این خاطر است که فضایل سازی شود و صحابه را در حد امیرالمؤمنین ببرند. امیرالمؤمنین هادی الهی است، آن‌ها را هم هادی قرار دهند تا امت راه را گم کنند، اگر این هادی است، این هم هادی است، بالاخره ما می‌بینیم که سن و تجربه این فرد بالاتر است، «التجربة فوق العلم»؛ پس به او تمسک کنیم.

پس فضیلت‌سازی برای این که اصل هدایت گم شود و خدا هم فرمود: روز اول که شما هبوط کنید، من شما را یله و رها نمی‌گذارم و هادی می‌فرستم. یهود این‌ها را می‌داند. البته خود یهود هم همان‌طور که بیان کردیم: بازیچه‌ی شیطان است. شیطان می‌خواهد با انسان مبارزه کند و یهود هم جنود و ابزار شیطان شده است. کعب الاحبارهایی که یک موقعی عالم یهودی

بودند و حالا می‌آیند، برای ما در اسلام آن قدر روایت می‌سازند که خود طبری می‌گوید: من متعجبم که این همه روایت که ما از او داریم، از کسان دیگر نداریم. فضایل تراشی می‌کنند، برای این که امیرالمؤمنین به عنوان هادی نباشد.

ما امیرالمؤمنین را برای این بیان می‌کنیم که هادی الهی است، اما اگر تعصبات را کنار بگذاریم و فرض بگیریم که به جای امیرالمؤمنین، خداوند کس دیگری را انتخاب کرد، لذا دیگر نیاز نبود که ما به سراغ امیرالمؤمنین برویم. ما در اواخر زیارت جامعه‌ی کبیره می‌گوییم: اگر غیر از شما شفعاّی وجود داشتند، طبعاً به آنان تمسک می‌جستیم. می‌گوییم: خدا شما را تعیین کرده است. اگر خدا کس دیگری را تعیین می‌کرد، به ما چه ربطی داشت، خدا تعیین کرده است.

لذا الآن هم به برادران اهل جماعت همین را می‌گوییم: آقا! خدا مولی‌الموالی را تعیین کرده است، من و تو چه کاره هستیم؟! کما این که خود پیامبر فرمود: همسر بی‌بی‌دو عالم را خدا تعیین کرده و من کارهای نیستم. اتفاقاً ازدواج با عایشه هم به همین منظور است که بفرماید: فکر نکنید از باب وصلت است، اگر به علت وصلت و خویشاوندی باشد، من داماد فلانی هستم و علی هم داماد من است. به عنوان داماد بودن نیست، فردا نگوئید: دامادش را انتخاب کرد.

کما این که خدای متعال، جعفر توّاب (همان جعفر کذاب، اما افرادی که به محضر مبارک آقا رسیدند، بارها بیان کردند که جعفر توّاب بیان شود، بهتر است. آیت‌الله مرعشی نجفی هم می‌فرمودند: آقا جان خیلی خوششان نمی‌آید که دیگر به این عنوان باشد، ببینید در مقام رأفت و مهربانی این‌طور هستند) را هم کنار قرار می‌دهد.

یا مثلاً پیامبر یک عمو دارند که حمزه سیدالشهداء است. یک عمو هم دارند که خدا می‌فرماید: باید به او پرخاش کرد، چون با ابوجهل چه کارها کرد. البته تاریخش را باید مطالعه کنید که ببینید چرا خدا تَبَّتْ یدِ ابی لهب و تب فرمود. خدا با کسی تعارف ندارد. به تعبیر عامیانه این‌ها که فرزندان خدا نیستند و خدا با کسی عقد اخوّت نخوانده، به هادیان الهی هم همین دستور را می‌دهد و آن‌ها هم اجازه ندارند غیر از فرامین پروردگار عالم بیان کنند. مگر نفرمود: اگر تبلیغ رسالت نکنی، کَأَنَّ هِیْجَ کاری انجام ندادی.

پس پروردگار عالم با کسی عقد اخوّت نخوانده و در مباحث رسالت و هدایت بشر، با کسی تعارف ندارد، اگر حبیبش هم که حبیبش هست، بخواهد تخلفی کند، با او برخورد می‌کند. البته علت عصمت در این‌جا معلوم می‌شود؛ چون کسی که عصمت دارد، هیچ موقع تخلف هم نمی‌کند. معلوم است که پیامبر تخلف نمی‌کند؛ چون معصوم است.

آن وقت چون یهود ملعون می‌داند، کعب الاحبارهایی را می‌آورد که چیزهایی را بسازند و آن‌هایی که حبّ به دنیا و ریاست دارند، بدشان نمی‌آید فضایی برایشان گفته شود. در حالی که اصلاً باید همه‌ی این‌ها را بیرون ریخت و بنده‌ی خدا شد. حالا به فرض بیست فضیلت هم برای کسی بتراشند.

من بارها بیان کردم: یادمان نرود آیت‌الله العظمی بهجت، آن بهجت القلوب می‌فرمودند: من هر شب تلقین خودم را می‌خوانم. یک مرتبه من تأمل کردم که دلیل این کار چیست. خودم به وجود نازنینشان گفتم: آقا این کار به این خاطر است که شما می‌خواهید بفرمایید انسان باید دائم یاد این باشد که هیچ است؟ فرمودند: احسنت، آفرین، همین است. چرا؟ چون در تلقین گفته می‌شود: اِسمع، اِفهْم، یا فلان ابن فلان. برای امام راحل عظیم‌الشّأنمان بیان شد: اِسمع، اِفهْم، یا روح الله ابن مصطفی. دیگر بیان نکردند: اِسمع، اِفهْم، یا امام، یا قاده ثوره الاسلامیه. تمام شد، تمام این مطالب برای دنیاست. البته اشتباه نشود. ما باید بگوییم. اما آن‌ها اصلاً دنبال این فضایل و مطالب نیستند. اما یک عده دنبال این هستند و یهود هم این‌ها را بیهوده باد کرد.

نمونه‌هایی از فضیلت تراشی برای صحابه

۱. تنها خلیل و دوست پیامبر در میان امتش!

از جمله در روایتی که مسلم بن ابراهیم بیان می‌کند، آمده: حدّثنا ایوب عن عکرمه عن ابن عبّاس رضی الله عنهما، عن التّبی صلی الله علیه و سلم، قال: لو کنت متخذاً من امتی خلیلاً، لاتخذت ابابکر. اگر من خلیلی از میان امتم برمی‌گزیدم، ابابکر را به عنوان خلیل برمی‌گزیدم.

عکرمه از راویان این حدیث است، طبق کتب خود اهل جماعت، عکرمه، فرد غیر مطمئن هست. این یک بحث حدیث‌شناسی است که هم ما داریم و هم آن‌ها. ما بحث حدیث‌شناسی خودمان را براساس علم الرجال و عالم الدرايه داریم و مطالب مابقی علوم حدیث زیرمجموعه‌ی همین علم الرجال و علم الدرايه می‌شود. من بارها در درس خارجمان بیان کردم که اگر اصل بر نص

است که ما نصوص را در مطالب اصلی بیان می‌کنیم، باید بر این‌ها هم مسلط باشیم.

تاریخ الدمشقیّه - که بابی به نام ثقات دارد؛ یعنی افرادی که ثقة هستند - این مطلب دروغ‌گو بودن عکرمه را از علی بن حسن بن حطب بن عبدالله شافعی تبیین می‌کند. همچنین در تهذیب الکمال جلد ۲۰ هم بیان شده: عکرمه کسی است که سعید بن مسیب که از بزرگان تابعین است، به خدمتکارش گفت: یا برد، ایاک اَنْ تکذب علیّ کما یکذب عکرمه علی ابن عباس؛ ای برد، مبادا بر من دروغ ببندی چنان که عکرمه بر ابن عباس دروغ می‌بست. بعد ابن سیرین می‌گوید: می‌دانید این دروغ چیست؟ همین روایتی است که عکرمه از ابن عباس از پیامبر نقل کرده: لو کنت متخذاً من امتی خلیلاً، لاتخذت ابابکر.

حتی ابن سیرین ادامه می‌دهد و می‌گوید: ما یسؤنی اَنْ یکون من اهل الجته ولکنه کذاب؛ ضرری به من نمی‌رسد از این که عکرمه اهل بهشت باشد ولیکن او کذاب است. سند این مطلب هم «سیر اعلام النبلاء» که برای ذهبی است و «مغانی الاخیار» بدر الدین عینی است.

لذا یک روایت جعلی برای ابابکر درست کردند و خودشان هم می‌گویند: این روایت، روایت جعلی است.

حتی در «میزان الاعتدال ذهبی»، جلد پنجم و سوم و همچنین «سیر اعلام النبلاء»، باز در مورد عکرمه بیان می‌کنند: یحیی بن سعید یحیی بن سعید: حدّثونی- واللّه- عن ایوب أنه ذکر له أن عکرمه لا یحسن الصلاة، قال ایوب: وکان یصلی؟! یحیی بن سعید می‌گوید: سوگند به خدا! برای من نقل شد که در نزد ایوب سخن از عکرمه به میان آمد و این که او نماز خواندن را بلد نبود! سپس ایوب با تعجب گفت: مگر عکرمه نماز می‌خواند که بلد باشد؟!

یعنی یک کذاب دروغ‌گوی بی‌نماز روایت می‌سازد که ابن عباس از پیامبر نقل کرده که اگر من می‌خواستم خلیل و دوستی از امتم برای خودم انتخاب کنم، ابابکر بود.

۲. تنها نبی بعد از پیامبر!

یک مورد دیگر این است که از پیامبر، جمله‌ای را بیان می‌کنند که بسیار عجیب است. رَوَى التِّرْمِذِيُّ: حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ شَبِيبٍ حَدَّثَنَا الْمُفَرِّقِيُّ عَنْ حَيَّوَةَ بْنِ شَرِيحٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ مِشْرَحِ بْنِ هَاعَانَ عَنْ عَقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عَمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». اگر بنا بود نبی‌ای بعد از من باشد، عمر بن خطاب است.

بیان کردم: ما نمی‌خواهیم در این‌جا اختلاف شیعه و سنی را زیاد کنیم. ما می‌خواهیم بگوییم ببینید چگونه نفوذ کردند و امت به جایی رسید که گفت: اگر بناست علی این‌طور باشد، عمر این‌طور باشد، ابابکر این‌طور باشد، دیگر فرقی نمی‌کند، حالا مردم هم با یکی بیعت کردند.

حالا ما با این که اصلاً بیعت کردند یا نکردند، سقیفه چه بود و ... کار نداریم. اما آرام آرام کار را به جایی می‌رسانند که می‌گویند: اصلاً چرا ابی‌عبدالله قیام کرد، او سبب شد که در جامعه فساد به وجود آمد. فرقی نمی‌کرد ابابکر باشد، عمر باشد، عثمان باشد، معاویه باشد یا نهایتاً حتی یزید باشد. آن هم یزیدی که مشروب‌خوار است. پس ببینید انحراف تا کجا پیش می‌رود که ابی‌عبدالله می‌فرمایند: من برای اصلاح امت جدّم قیام کردم.

یعنی یک جریان انحرافی پیش می‌آورند که دیگر اصل، گم می‌شود. اگر بناست که بعد از پیامبر، او نبی باشد، چطور است که بارها و بارها در کتب اهل جماعت هم بیان شده که خود او گفته: اگر علی نبود، من بیچاره می‌شدم و به هلاکت می‌رسیدم. آن‌وقت چطور می‌شود یک نبی چیزی نداند؟!

ترمذی بعد از نقل این روایت که در جلد ۵ صحیح ترمذی آمده، می‌گوید: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ مِشْرَحِ بْنِ هَاعَانَ. این حدیث، بعید و دور است و ما این حدیث را نمی‌شناسیم، مگر این که راوی این حدیث، مشرح باشد. بعد در ضعف مشرح بن هاعان می‌گوید: «فالصواب ترک ما انفرد به. و ذکره العقيلي فما زاد فی ترجمته من أن: قيل: إنه جاء مع الحجاج إلى مكة و نصب المنجنيق على الكعبة»؛ قول حقّ این است که احادیث این شخص را رها کنیم، ضمن این که عقیلی - از مستندات خودشان - بیان می‌کند: این شخص کسی است که با حجاج به مکه آمد و منجنيق را بر کعبه پرتاب کرد. لذا این شخص دیگر ثقة و آدم درستی نیست.

حتی بیان می‌کند: هذا الحديث ضعيف بل اضعف. این حدیث را به خاطر همین سندش، ضعیف بلکه اضعف می‌داند.

بعد می‌آیند فضیلت‌سازی می‌کنند و می‌گویند: عمر این‌گونه بوده، خلیفه این‌گونه بوده که پیامبر فرمود: اگر بنا بود بعد از من نبی باشد، او، عمر بن خطاب بود! یک حدیث عجیب و غریب، برای این که راه و خط را گم کنیم.

امام تراشی و مرجع تراشی، در مقابل امام حق!

اتفاقاً همین هم می‌شود، من بارها بیان کردم، ببینید آمدند کنار امام راحل عظیم‌الشأن امام‌تراشی کنند. سید کاظم شریعت‌مداری را علم کردند. وقتی در اوایل انقلاب، حزب خلق مسلمان با چند ماشین از تیریز به قم آمدند و شروع به خراب‌کاری کردند، مردم قم مانده بودند چه کنند، امام فرموده بود: مغازه‌ها را ببندید. در مقابل دارالتبلیغ که متعلق به او بود و بعداً دفتر تبلیغات اسلامی شد، جمع شدند و بعد قطعنامه خواندند و گفتند: مگر امام به ما بگوید و ما برویم. پیش امام رفتند، امام نماز ظهر را خوانده بودند، گفتند: آقا! این‌ها می‌گویند: شما پیام بدهید. امام فرمودند: خیر، این‌ها با من کار ندارند. مجدداً گفتند، امام فرمود: منظور این‌ها از امام، آن فرد هست. اتفاقاً شریعت‌مداری نامه‌ای را داد و این‌ها هم خواندند: حضرت آیت‌الله العظمی امام سید کاظم شریعت‌مداری ... (؟). این‌هایی که بیان می‌کنم، ثبت و ضبط است، می‌توانید به تاریخ مراجعه کنید و ببینید.

یعنی این‌طور هست و می‌آیند امام تراشی و مرجع تراشی می‌کنند. در آن زمان در مقابل امیرالمؤمنین، امام حق، امام‌سازی می‌کنند، تا جایی که می‌گویند: پیامبر فرموده: اگر بنا بود نبی‌ای بعد از من باشد، بدانید که عمر بن خطاب باید می‌شد. پس اگر این‌طور باشد، چه کسی می‌گوید که باید به او تمسک نجویم؟! اگر راستی راستی بناست او باشد، ما باید به سراغ تمسک از او برویم. لذا این‌طور شد که انحراف به وجود آمد.

بدعت‌گذاری در ادیان!

مطلبی هست که اتفاقاً راجع به همین موضوع خوب است که اشاره‌ای کنم. شخصی به نام شیخ محمد صالح المنجد هست که از علمای برجسته‌ی اهل جماعت می‌باشد. او سایتی به نام سؤال و جواب دارد. در آن‌جا این سؤال را پرسیدند:

السؤال : بما أنه كان أبو بكر رضي الله عنه أحب الرجال إلى النبي محمد صلى الله عليه وسلم. فكيف يمكن أن يقول : «إذا كان من نبى بعدى سيكون عمر»، رضي الله عنه؛ لماذا لا يكون أبو بكر رضي الله عنه؟ وهل هذا الحديث صحيح أم ضعيف؟

یک کسی از ایشان سؤال می‌کند، می‌گوید: با توجه به این که ابابکر این همه نزد پیامبر، عزیز است و أحب الرجال است و پیامبر این‌در او را دوست دارد، آیا این صحیح است که پیامبر فرموده: إذا كان من نبى بعدى سيكون عمر. چرا ابوبکر را بیان نکرد؟ این حدیث، صحیح است یا ضعیف؟

جواب می‌دهد و می‌گوید:

الجواب :

الحمد لله

أولا :

روی الإمام أحمد، والترمذی، والحاكم من طریق مشرَح بن هَاعَان - حالا من برایتان بیان کردم که خودشان در مورد این فرد چه گفتند - عَنْ عَقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ .

هم در کتاب امام احمد، هم ترمذی و هم حاکم آمده که از طریق مشرَح بن هَاعَان و عقبه بن عامر این حدیث را بیان کردند.

بعد می‌گوید: وهذا الحديث اختلف فيه أهل العلم : فصحة الحاكم ووافقه الذهبي وحسنه الترمذی، وكذا حسنه الألبانی فی صحيح الترمذی در این حدیث بین اهل علم اختلاف هست، حاکم صحیح دانسته، ذهبی گفته باید توقف کنیم و خیلی مشخص نیست. ترمذی و البانی گفتند: حسن است. در صحیح ترمذی هم همین بیان شده است.

بعد در آخر بیان می‌کند (من خیلی وقت شما را نمی‌گیریم، خودتان به سایت الاسلام، سوال و جواب، این آقا مراجعه کنید) : خیلی نمی‌شود به این احادیث استناد کرد، اما چون بیان کرده‌اند، چه اشکال دارد ما همین این‌ها را بپذیریم!؟

عجب! مگر خودتان ندارید که حدیثی ضعیف است، حدیثی اضعف است و ... خلص کلام یک راه فرار برای خود درست کردند.

چیزی که ما از این روایات به دست می‌آوریم، این است که این‌ها بدعت است. بدعت یعنی مطالبی که خودشان درست می‌کنند تا اصل به انحراف کشیده شود و حقانیت از بین برود.

حالا در جلسه‌ی آینده راجع به بدعت از دیدگاه خود اهل جماعت می‌گویم. ترمذی نکته‌ی خیلی قشنگی دارد که اتفاقاً ابن تیمیه هم - که اصلاً اهل جماعت هم او را قبول ندارند و می‌گویند: یک انسان پلیدی بوده است. اتفاقاً او متفکر وهابیت است و اصل مطالب وهابیت از ابن تیمیه است - همان را می‌گوید، به طور خلاصه بخواهم بگویم، آن‌ها می‌گویند: اگر بدعت در جامعه به وجود آمد، باید فاتحه‌ی آن جامعه را خواند. جامعه‌ای که در آن بدعت به وجود بیاید، دیگر به درد نمی‌خورد. بعد می‌گوید: اتفاقاً یکی از راه‌هایی که همیشه ادیان را هدف قرار دادند، همین بدعت‌گذاری است.

چه کسی لقب صدیق را به ابابکر و فاروق را به عمر داد؟

یکی دیگر از مواردی که بیان می‌کنند، همین است که آیا پیامبر این لقب صدیق و فاروق را به ابابکر و عمر مرحمت فرمودند یا خیر؟

جلال الدین سیوطی در تفسیر خودش بیان می‌کند: پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (ص) فرمودند: الصدیقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل یاسین، وحزبیل مؤمن آل فرعون، وعلی بن أبی طالب الثالث، وهو أفضلهم. صدیقان سه نفر هستند، حبیب نجار که مؤمن آل یاسین مطرح می‌شود. حزبیل یا حزقیل که مؤمن آل فرعون است و وجود مقدس مولی‌الموالی. این را کنزالعمال در جلد ۱۱ و جامع صغیر، کتاب جلال الدین سیوطی، جلد دوم تبیین می‌کند.

خوب اگر این‌طور است، پس لقب ابابکر صدیق چگونه داده شده است؟!

بعد می‌گویند: در جایی دیگر الصدیقون ثلاثة، اربعة شده! یعنی حصر از ثلاثة به اربعة تبدیل شده است. این را در شرح جامع صغیر مناوی، جلد چهارم و تفسیر آلوسی، جلد شانزدهم، تاریخ المدشقیه ابن عساکر، جلد چهارم و دوم و در المنتور جلال الدین سیوطی، جلد پنجم می‌گویند: بله، چهارم هم اضافه شد. منتها اگر پیامبر سه نفر را فرمودند، چگونه چهارم اضافه شد؟

ابن جوزی، عالم معروف اهل جماعت که روایات زیادی را از او تبیین می‌کنند. می‌گوید: این که گفته‌اند: چهار نفر هستند، ما چنین چیزی را ندیدیم، إلا به این که اهل کتاب این را نسبت داده‌اند. یعنی اهل کتاب از بس دیدند که او خوب است، آن‌ها نسبت داده‌اند. این هم از آن نکات بسیار عجیب است.

می‌گوید: اتفاقاً أبی الدرداء از پیامبر نقل می‌کند: «رأيت ليلة أُسرى بي في العرش فرنة خضراء فيها مكتوب بنور أبيض: لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق عمر الفاروق» و کسی جز او، چنین روایتی را بیان نکرده است. حدیث‌سازی‌شان را ببینید که چگونه آنچه در مورد مولی‌الموالی بیان شده، برای دیگران بیان می‌کنند، می‌گوید: پیامبر فرموده: در شب معراج دیدم که در عرش خداوند، بر لوحی سبز، با نور سفید نوشته شده بود: «خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد صلی الله علیه و سلم رسول او است، ابوبکر صدیق و عمر فاروق است!

ابن جوزی، عالم معروف اهل سنت، در کتاب الموضوعات خود در نقد روایت می‌نویسد: هذا حديث لا يصح. این حدیث صحیح نیست.

و در جای دیگر می‌نویسد: هذا حديث لا يصح عن رسول الله (ص). وأبو بكر الصوفی و محمد بن مجیب کذابان، قاله یحیی بن معین. این حدیث از رسول خدا (ص) صحیح نیست؛ زیرا ابوبکر صوفی و محمد بن مجیب هر دو دروغگو هستند، این سخن را یحیی بن معین گفته است.

ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی نیز بعد نقل روایت می‌گویند: هذا باطل. این روایت باطل است. این مطلب در میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۵۴۰ و لسان المیزان، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۹۵ آمده است.

تا این‌جا می‌آید که محمد بن سعد در الطبقات الکبری، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ابن اثیر در اسد الغابة و محمد بن جریر طبری در تاریخش می‌نویسند: قال بن شهاب بلغنا أن أهل الكتاب كانوا أول من قال لعمر الفاروق وكان المسلمون يأتون

ذلک من قولهم ولم يبلغنا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر من ذلک شيئاً. ابن شهاب گوید: این گونه به ما رسیده است که اهل کتاب، نخستین کسانی بودند که به عمر لقب فاروق دادند و مسلمانان از سخن آن‌ها متأثر شدند و این لقب را در باره عمر استعمال کردند و از پیامبر اسلام صلى الله عليه و سلم هیچ مطلبی در این باره به ما نرسیده است.

حالا چرا اهل کتاب چنین القابی را به آنان دادند - خود اهل جماعت این را بیان کردند و ما طبق اسناد خودشان این مطلب را بیان کردیم -؟ ما برای چه داریم این مطالب را از خودشان بیان می‌کنیم؟ ما می‌خواهیم بگوییم: عزیزان من! نفوذ همین است. شاید به من و شما بگویند: مگر می‌شود یک امتی اُبی‌عبدالله را به شهادت برسانند؟ آن هم در زمانی که مدّت زیادی از رحلت پیامبر نگذشته و خیلی از افراد از صحابه بودند و دیده بودند که پیامبر چه تکریمی به اُبی‌عبدالله می‌کنند. پس چطور شد؟ برای این که آن‌ها وجود نازنین اُبی‌عبدالله را امام و حجت خدا و هادی الهی ندانستند.

فقط پسر رسول خدا دانستند و گفتند: کار اشتباهی بوده، اما باز جلو می‌روند و می‌گویند: بالاخره این‌ها صحابه بودند، اشتباهاتی کردند، جنگی بوده، حالا ما نمی‌دانیم کدام بر حق بودند، ای کاش بیرون نمی‌آمد، چه اشکال داشت در همان مدینه می‌نشست؟! اشتباه ایشان هم بوده است.

البته این‌هایی که می‌گویم، مستندات دارد که بیان خواهم کرد. حتماً خودتان هم یادداشت کنید و بروید مطالعه کنید و ببینید. چون ما هدف داریم و نمی‌خواهیم به اختلافات شیعه و سنی دامن بزنیم، ما با آنچه آیت‌الله سیستانی بیان کردند و فرمودند: برادران اهل ستّ جان ما هستند، موافقیم. ایشان می‌دانند که چه بگویند. اما مطالبی را بیان می‌کنیم که انحرافات را به وجود آورده است. چون یک عده از حقایق مطلع نبودند، نمی‌دانستند انحراف به وجود آمده و همه‌ی این‌ها دست یهود ملعون است.

شبهات را چه کسانی در ذهن جوانان می‌اندازند؟

کما این که یهود ملعون است که امروز قضایایی درست کرده و مسلمانان را به جان هم می‌اندازد. یهود ملعون است که دعاش را درست کرد. بعد هم خیلی جالب است می‌آیند کلیپ درست می‌کنند و مطالبی را عنوان می‌کنند که جواب دارد و من مجبورم گذرا رد شوم. زوم می‌کنند و نقطه‌ای را در اینترنت نشان می‌دهند. می‌گویند: ببینید این‌جا خاورمیانه است، این‌جا جایی است که صد و بیست و چهار هزار پیامبر آمدند (اصلاً این را از کجا درآوردی که تمام پیامبران برای این‌جا بودند؟ ببینید چطور می‌خواهند با ذهن جوانان بازی کنند) و همین نقطه است که نقطه شرارت، فساد و خونریزی در عالم است.

می‌دانید معنا و مفهوم آن چیست؟ یعنی به تعبیر عامیانه پیغمبران هیچ و پوچ بودند (از ساحت مقدّس پیامبران عذر می‌خواهم). کجاست پیامبری؟ کجاست هدایتی؟ اصل شرارت این‌جاست!

اما نامردها چه کسی اصل شرارت را دارد درست می‌کند؟! اتفاقاً برخی از این افراد شرور و فاسد از کشورهای خود شما هستند، چه کسی این‌ها را به این‌جا آورده؟ چه کسی پول می‌دهد؟! چه کسی این سعودی ملعون را درست کرد که حجاز را بگیرند. امروز اگر کوچکترین اتفاقی بیفتد، دم از حقوق بشر می‌زنند، اما نمی‌گویند: یک قوم اسم کشور را تغییر داده و اسم قوم خودش را گذاشته، اصلاً کسی سؤال کرد که چرا عربستان سعودی می‌گویند؟! مثل این که شاه، نام پهلوی را می‌گذاشت، یا مثلاً امام، نام خمینی را می‌گذاشت.

عربستان سعودی، اردن هاشمی و ... این‌ها که دم از حقوق بشر می‌زنند، اصلاً صدایشان در نمی‌آید. چقدر قتل عام کردند! چه کسانی پولش را می‌دهند؟ چه کسانی جاسوس هستند؟ بعد جوان خام را فریب بدهند که راست می‌گویند، پیامبران همه در این‌جا بودند و نقطه‌ی شرارت هم این‌جاست و جنگ‌ها همه در این‌جاست.

لذا ما دنبال این هستیم که این پروژه‌ی نفوذ یهود را برملا کنیم. برادران اهل جماعت ما هم خیلی از این موارد را نمی‌دانند. البته بدانید که یهود هر کاری هم می‌کند، باز به ضرر خودش و به نفع ماست، گفت: عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین. این‌ها فکر می‌کنند که دارند مکر می‌زنند، خدا مکرشان را به خودشان برمی‌گرداند.

اتفاقاً می‌دانید در چن چند هفته‌ی پیش کنفرانس گرفتند. آن هم چینی که خیلی از همین ملعون‌ها و رؤسای داعش را از آن‌جا درست می‌کنند. یک شیعه هم در آن کنفرانس نبود، خودشان برگزار کردند و گفتند: داعش و ... برای اهل جماعت نیستند و منشأ آن‌ها وهابیت و سعودی است. یعنی به اصطلاح آمدند، اهل تشیع کار کنند، اما خدا چنان در کاسه‌شان می‌گذارد که اتفاقاً به خودشان ضربه می‌خورد. در آن جلسه همه علیه آن‌ها صحبت کردند و گفتند: وهابیت پدر ما را درآورده است. تازه خیلی‌ها فهمیدند که شیعه و دین حقیقی یعنی چه. اروپایی‌ها فهمیدند اسلام نابی که امام می‌فرمود، چیست. فهمیدند بقیّه دروغین هستند.

وقتی ابومازن می‌آید سر جنازه شیمون پرز گریه می‌کند؛ می‌فهمند چه کسی با یهود است و چه کسی نیست. وقتی سعودی می‌گوید: من روابطم را با اسرائیل ایجاد می‌کنم، مردم می‌فهمند چه کسی با یهود است. این‌ها درست است که ضرر دارد، اما طبعاً برکاتش هم هست. تمام برکات هم برای همین عزاداری‌هاست که شبهاتی هم در زمینه‌ی عزاداری‌ها مطرح می‌کنند که بحث من در مجلس بعدی، همین پاسخ به شبهات است که چرا عزاداری می‌کنیم، چرا سیاه می‌پوشیم، چرا سینه می‌زنیم، اهل جماعت برای عزاداری مطلبی دارند و ... شبهات را می‌اندازند تا جوان‌ها را به انحراف بیاندازند. ما داریم بحث می‌کنیم که بفهمیم این شبهات از کجا می‌آید، شک نکنید که همه از یهود ملعون و صهیونیسم جهانی است.